

بررسی ماهیت زبان در فلسفه زبان فارابی^(۱)

نرگس زرگر^۱

دانش آموخته دکتری دانشگاه پنجاب هند
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۱

چکیده

تلاش جستار حاضر آن است که رویکرد فارابی را نسبت به موضوع زبان در حیطه فلسفه زبان دریابد. در این راستا، نخستین چالش پیش رو، پرسش از چیستی ماهیت زبان است. فارابی با طرح سه معنای نطق، در پی بیان سطوح مختلف زبانی است. درجات سه گانه نطق یا زبان، ارتباط بیان الفاظ و کلمات را با قوای ادراکی موجود در نفس انسان و نیز قوه تعقل آشکار می نماید. فارابی تعریف معینی از زبان ارائه نمی دهد، بلکه زبان نزد وی تعبیر زبان از مافی الضمیر همراه با قصد گوینده است. همچنین، یکی از مراتب زبان، قوه تعقل فطری است. اگرچه رابطه الفاظ و معقولات آن الفاظ، وضعی و قراردادی است، اما رابطه معقولات الفاظ با جهان خارج بر اساس طبیعت انسانی، و مشترک میان انسان ها است. فارابی معتقد است، معقولات موجود در نفس (آثار حاصل در نفس، که همان ادراکات خیالی و عقلی هستند) به نوعی جهان خارج را تعریف می کنند؛ و این دیدگاه فارابی را می توان تفسیر او از نظریه مطابقت صدق دانست. نتیجه گیری پژوهش حاضر این است که رویکرد فارابی نسبت به زبان، شناخت شناسانه است.

واژه‌های کلیدی: فارابی، ماهیت زبان، ما فی الضمیر، الفاظ، انواع قول.

۱. مقدمه

فارابی پژوهی در ایران به کندی در حرکت است، این در حالی است که کتاب‌ها و مقالات متعددی در سایر کشورها، به ویژه در مغرب زمین، در این عرصه پژوهشی ارائه شده است. پس همین جا اهمیت موضوع مقاله حاضر آشکار می‌شود. یکی از موضوعات مشهوری که آراء فارابی در آن، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد، موضوع زبان (Language) بوده است که مورد پژوهش این مقاله است.

آن چه در تحقیقات متعدد درباره زبان از دیدگاه فارابی قابل مشاهده است، این است که گاه این پژوهش‌ها به نقل قول آراء فارابی در این زمینه پرداخته و گاهی به بیان نظریات کلی درباره زبان می‌پردازند، زمانی دیگر نیز با رویکردی زبان‌شناسانه موضوع زبان فارابی را مورد بحث قرار می‌دهند، البته این‌ها در مورد مقالات داخلی تحقق دارد؛ اما پژوهش‌های منتشر شده خارجی، به طور تخصصی مباحث زبانی فارابی را درون یک سیستم فلسفی قرار داده و به مطالعه آن می‌پردازند؛ اما اشکال دیگری که متوجه برخی از مقالات انگلیسی زبان است، این که مستند تحلیل خویش را از میان سخنان فارابی معین نمی‌کنند.

مقاله حاضر تلاشی است جهت نزدیک شدن به شیوه‌ای که در غرب در این ارتباط انجام می‌گیرد. تلاش مقاله این است که رویکرد فارابی را نسبت به موضوع زبان (Language) در حیطه فلسفه زبان (Philosophy of Language) دریابد. در این راستا، نخستین چالش پیش رو، پرسش از چیستی ماهیت زبان است.

به عنوان پیشینه بحث، از میان پژوهش‌های مربوطه می‌توان به برخی از آن‌ها اشاره کرد، یکی مقاله «بررسی و تحلیل زبان و منطق در اندیشه ابونصر فارابی» (قرشی، ۱۳۹۱) که مدعی است مسائل زبانی را از دیدگاه فارابی بررسی می‌نماید. مؤلف مقاله به تعریف علم زبان و تقسیم بندی‌های عمومی که مشترک میان زبان‌هاست و نیز تعریف منطق از دیدگاه فارابی پرداخته است. ضمن این که مقاله مورد نظر مباحث پراکنده‌ای از آراء فارابی آورده است، در پایان نتیجه می‌گیرد که نزد فارابی جهت‌وارسی علوم، به ویژه زبان، بررسی منطق ضروری است.

مقاله "Arabic and Islamic Philosophy of Language and Logic" (Street,) (2013) به توضیح زمینه تاریخی آثار منطقی می‌پردازد، در این باره از منطق ارسطویی فارابی و ابن سینا می‌نویسد. سپس، مباحث چالش برانگیز منطقی از جمله موضوع

منطق، ساختار رساله های منطقی را مطالعه کرده، و از بیان، معنا و معقولات ثانویه و ... سخن می گوید و در این رابطه خلاصه ای از مناظره ابوبشرمتی و سیرافی را گزارش می کند. رویکرد این مقاله منطقی است.

مقاله "Al-Farabi" (Black, 2008)، به موضوعات مختلفی که فارابی نظریه پردازی نموده است، می پردازد؛ اما با توجه به موضوع مرتبط با جستار حاضر، خلاصه ای از بحث رابطه منطق و زبان او را در این جا می آوریم، خانم بلاک ابتدا گزارشی از محتوای سه بخش از کتاب *الحروف* می آورد، سپس اعتقاد خود را بیان می کند که اگر چه فارابی در بخش وسیعی از آثار منطقی خود از عنوان های زبان شناسانه استفاده می کند، اما به مباحث قیاس و برهان و مسائل شناخت شناسانه توجه ویژه دارد. همچنین، این مقاله نظریات فارابی در باب شعر را در میان اندیشمندان مسلمان از این نظر منحصر به فرد می داند که او برای گفتار شاعرانه غرض معرفت شناختی قائل است؛ آن گاه توضیح مختصری از گونه های مختلف زبانی (خطابه، شعر و جدل) بنابر دیدگاه فارابی می آورد. در ادامه از تمایز تصور و تصدیق گفته و به این تناسب تفسیر فارابی از یقین را توضیح می دهد.

تفاوت مهمی که دو مقاله انگلیسی زبان پیش گفته با مقاله بعدی دارند این است که خانم گرمان به تحلیل کلی نپرداخته، بلکه بر اساس نقل قولی از فارابی تحلیل خویش را بیان می نماید.

مقاله بعدی، مقاله *Imitation – Ambiguity – Discourse: Some Remarks on*

al-Farabi's Philosophy of Language (Germann, 2015-2016) است، که ویژگی های اصلی فلسفه زبان فارابی را مورد بحث قرار می دهد. مقاله مورد نظر در این راستا، رابطه دو به دو میان اشیاء، اندیشه ها و کلمات را بررسی نموده، و نیز ماهیت و ساختار زبان را مورد بحث قرار می دهد. همچنین، مؤلف این مقاله در این ارتباط از رابطه میان ذهن و زبان و نیز منشأ زبان از منظر فارابی سخن می گوید. افزون بر آن، در این مقاله مسأله ابهام زبانی و این که اولین وظیفه فلسفه ابهام زدایی از زبان است، مورد بحث قرار می گیرد. به نظر می رسد مقاله خانم گرمان کار جامعی در باب فلسفه زبان فارابی ارائه داده است؛ و این اولین نقطه تمایز مقاله خانم گرمان با مقاله حاضر است. چراکه مقاله حاضر تنها بخشی از فلسفه زبان فارابی (ماهیت زبان) را مورد توجه قرار داده، تا با جزئیات بیشتر آن را مورد پژوهش قرار دهد. دیگر نقطه تمایز این است که جستار

حاضر با توجه به محدودیت متون در دسترس داخلی در شرح آثار فارابی، به طور عمده متون اصلی فارابی را مورد مطالعه قرار می دهد.

روش مقاله حاضر توصیفی تحلیلی است. هدف مقاله ترسیم ماهیت زبان به طور منسجم و با رویکردی فلسفی است. در این راستا، تعریف «علم اللسان»، «نطق» و «قول» مورد بازبینی قرار می گیرد. همچنین، منشأ زبان، و نسبت زبان و منطق بحث می شود. در بخش پایانی پژوهش حاضر، دیدگاه و رویکرد فلسفی او مورد تحلیل قرار می گیرد.

۲. تعاریف مقدماتی

برخی تعاریف یا توضیحات مربوطه از فارابی به ما کمک می کند تا به دیدگاه فلسفی فارابی درباره ماهیت زبان تا حدودی دست یابیم. تعریف او از علم اللسان، و یا تعبیر واژگانی مانند «نطق» یا «قول» و معنای مورد نظر او از این واژگان می تواند از این قبیل باشد.

فارابی علم اللسان را به طور کلی بر دو قسم می داند: بخش اول، یادگیری الفاظی که نزد ملت های گوناگون دارای معناست، و علم به حدود دلالت الفاظ. بخش دوم نیز مربوط به شناخت قوانین آن الفاظ است^(۳) (فارابی، ۱۹۹۴: ۱۷).

او الفاظ معنی دار در زبان های گوناگون را به دو بخش مفرد و مرکب تقسیم می کند، سپس الفاظ مفرد را یا عنوان امور عینی و خارجی می داند و یا دلالت کننده بر جنس و نوع اشیا؛ که این قسم دوم بر سه بخش تقسیم می شود: اسم، کلمه (= فعل) و ادات (= حرف). آن گاه فارابی می نویسد، علم زبان نزد هر ملتی به هفت بخش بزرگ تقسیم می شود: علم الفاظ مفرد، علم الفاظ مرکب، علم قوانین الفاظ مفرد، علم قوانین الفاظ مرکب، علم قوانین درست نوشتن، علم قوانین درست خواندن، و علم قوانین اشعار. او مجموع این بخش ها را تمام اجزاء علم زبان به حساب می آورد (فارابی، ۱۳۶۴: ۴۲-۴۳).

در متن دیگری فارابی می گوید این که الفاظ مفرد یا مرکب اند، و یا این که الفاظ مفرد عبارت اند از اسم، کلمه (= فعل) و ادات (= حرف)، از مباحث همگانی و مشترک زبان است (فارابی، ۱۹۹۴: ۳۵)؛ بنابراین، فارابی تقسیم بندی هایی از علم زبان مطرح می کند که در زبان همه ملت ها (و نه یک زبان خاص) کاربرد دارد، و این امر مشخص می کند تعریف و هدف وی از علم زبان، بررسی علم لغت و یا دستور زبان مربوط به یک زبان خاص نیست.

رسالة الحروف، آن جا که به بحث مقولات می پردازد، در بیان معانی رایج از «مقول» می گوید: گاهی معنای مقول یعنی آن چه که به لفظ می آید یا دارای معنا و یا بدون معناست؛ یعنی قول یا لفظی که بر زبان جاری می شود، به معنای اعم، یا دلالت بر معنایی دارد یا ندارد. گاه دیگر، مقول به معنای لفظ معناداری است که بر سه قسم اسم، فعل و حرف تقسیم می شود. مقول زمانی دیگر، به معنای محمول شیئی است؛ و گاهی دیگر مقول به معنای معقول است، و در توضیح معنای اخیر می نویسد: قول گاهی دلالت بر قول مرکوز در نفس دارد. زمانی دیگر مقول محدود است، یعنی قول حدّ است برای مدلولّ علیه، و بار دیگر مقول مرسوم است، یعنی قول رسم برای مدلولّ علیه است. در ادامه این بحث از رساله همچنین می خوانیم، مقولات مقولات خوانده می شوند زیرا وجه مشترک تمام معانی گفته شده این است که «لفظ» بر آن معانی دلالت دارد (همچنین، به این جهت است که مقول برای شیئی محسوس مشارألیه، محمول واقع می شود؛ که مورد بحث ما در این مقاله نمی باشد) (فارابی، ۱۹۸۶: ۶۲ - ۶۳). در این نقل قول، دو مورد از معنای مقول، به معنای لفظ گفته شده و «قول» گرفته شده است. همچنین، آن جا که فارابی مقول را به معنای «معقول» می داند، توضیح می دهد که «قول» گاهی به معنی قول مرکوز در نفس است، از این توضیح چنین بنظر می آید که جدای از معانی گوناگون «مقول»، خود «قول» افزون بر این که به معنای لفظ جاری شده بر زبان است همچنین، گاهی به معنای قول مرکوز در نفس یا همان «معقولات» است.

در جای دیگر الحروف آمده است: قول، غیر از نطق به آن قول است، چرا که «قول» مرکب از الفاظ است، اما «نطق» و تکلم همان استعمال الفاظ و قول هاست و اظهار آن الفاظ به زبان است، تا این که دلالت بر مافی الضمیر داشته باشد (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۶۳). پس نطق، در واقع فعل تکلم کردن است، اما قول الفاظی است که به زبان جاری می شوند؛ و بنظر می رسد^(۳) الفاظی مورد استفاده گوینده قرار می گیرند که بر آن چه در ضمیر اوست دلالت کنند. در این بیان فارابی، دو نکته قابل توجه است: (۱) فعل نطق اظهار قول است؛ (۲) ارتباط ناطق با قول در جهت دلالت بر مافی الضمیر است.

در کتاب احصاء العلوم، قول به معنای قضیه گرفته شده است (فارابی، ۱۳۶۴: ۴۰-۴۱). در جای دیگر این کتاب، فارابی ریشه کلمه «منطق» را بررسی می کند که از «نطق» گرفته شده، و به نقل از قدما نطق را دارای سه معنا می داند: اول، کلام بیرونی است که با صوت ادا می شود و آن تعبیر زبان از مافی الضمیر است. دوم، کلام درونی یا قول

مرکوز در ذهن است و آن عبارت از معقولاتی است که الفاظ بر آن ها دلالت دارند. سوم، قوه نفسانی فطری انسانی است، قوه ای که مخصوص انسان است، و انسان به وسیله این نیرو از دیگر حیوانات متمایز می شود. همان نیرویی که سبب فراگرفتن معقولات و علوم و صنایع را برای انسان فراهم می کند و باعث وجود فکر و اندیشه می شود، و به کمک این نیروست که انسان میان کارهای نیک و بد تمایز قائل می شود (فارابی، ۱۹۹۴: ۳۶). البته او فقط درباره قسم اول (القول الخارج بالصوت، و...) و قسم دوم (القول المركوز فی النفس، و...) تعبیر «قول» را به کار برده است؛ یعنی به نقل از قدما، معقولات را قول و نطق درونی می خوانند، و تعبیر کننده آن را قول و نطق بیرونی می نامد. قسم سوم نیز قوه ای است فطری که می توان از آن به نطق فطری یاد کرد.

همچنین، در متن دیگری از فارابی، معنای نطق در مرحله و سطح دوم زبانی همان مدرکات عقلی انسانی است.^(۴) البته این معنا همان چیزی است که در الحروف آمده است و نیز آن چه در بیان یکی از معانی سه گانه نطق پیش از این نقل شد. در شرح العبارة فارابی نیز چنین می خوانیم: کلمه «نطق» در عربی گاهی به معنای قوه ای است که انسان بدان وسیله تعقل می کند. گاه دیگر، نطق به معنای فعلی است که به وسیله این قوه انجام می شود (تعقل کردن). زمانی دیگر نیز، «نطق» به معنای لسان و تکلم کردن است (فارابی، ۱۹۶۰: ۳۴). از مجموع تعاریف و توضیحات آورده شده از «قول» و «نطق»، می توان چنین خلاصه کرد: نطق یا قوه تعقل است یا فعل تکلم کردن؛ و نیز، قول یا گفتاری است که بر زبان جاری می شود؛ و یا همان قول مرکوز در نفس است.

فارابی در تعریف لفظ و تمایز آن از صوت، دو دیدگاه متفاوت ارسطو را در دو کتابش «درباره اعضاء حیوان» و «درباره قضایا» اصلاح کرده و می نویسد، ارسطو می گوید اکثر پرندگان و برخی حیوانات دیگر صوتی مرکب از حروف ایجاد می کنند. سپس وی می افزاید، اگر تعریف لفظ را «مرکب از حروف» بدانیم، صدایی که این حیوانات ایجاد می کنند لفظ است، حتی اگر ما حروف را نفهمیم. درحالی که بسیاری از این حیوانات اصواتی مرکب از حروف ایجاد می کنند که برای ما قابل فهم است و این اصوات از روی طبع شان است مراد فارابی، پرندگانی مثل طوطی و کلاغ نیست که می توانند الفاظ را یاد بگیرند، بلکه حیواناتی است که به طبیعت خود صدا ایجاد می کنند. در این صورت، اگرچه به آن لفظ گویند اما این گونه الفاظ قراردادی نیستند (فارابی، ۱۹۶۰: ۳۱). با این توضیحات در واقع، اصوات و الفاظی که حیوانات ایجاد می کنند از بحث زبان انسانی

خارج می شود. نقطه تمایز لفظ انسان از غیرانسان، قراردادی بودن لفظ برای معنا و مدلول آن است، یعنی همان بین الاذهانی شدن الفاظ است.

۳. منشأ زبان

در این بخش از مقاله پاسخ فارابی را به پرسش هایی از این قبیل می یابیم: «زبان (سخن گفتن و تکلم) از چه حرکت و فعالیتی آغاز شده است؟»، «چگونه حروف و الفاظ ایجاد شده اند؟»، «فرایند تولید زبان چیست؟»، «رمز اختلاف ادای مخارج حروف و نیز اختلاف زبان ملت ها کدام است؟»، و «آیا دلالت لفظ بر مدلول آن، امری قراردادی یا طبیعی است؟».

ابونصر فارابی نخستین راه مفاهمه میان انسان ها را «اشاره» می داند. پس از آن انسان ها برای شیئی مورد اشاره، اصواتی به کار می بردند و برای هر شیئی خاص، صدایی به کار می بردند که برای اشاره به اشیاء دیگر استفاده نمی کردند. از آن جا که تعداد حروف محدود بوده است تا علاماتی برای اشیاء باشند، ناگزیر باید آن ها را ترکیب می نمودند (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۳۵-۱۳۷).

کتاب *الحروف*، ایجاد حروف و الفاظ متشکل از آن در زبان هر ملتی را این گونه بیان می کند: اولین بار بر حسب اتفاق، شخصی در میان یک ملت نزد یک مخاطب، صوتی یا لفظی را برای دلالت بر شیئی به کار برد و مخاطب آن استعمال را به ذهن سپرد، سپس مخاطب نیز همان لفظ را نزد مبدع اول به کار برد. آن گاه آن لفظ میان افراد دیگر از یک گروه به کار برده شد و این گونه، استعمال آن لفظ و دیگر الفاظ جهت انتقال امور ضروری رایج گشت (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۳۷). در این جا، فارابی ضمن بیان چگونگی ابداع کلمات، درباره ویژگی بین الاذهانی شدن استعمال الفاظ نیز سخن می گوید که مراحلی از آن دارای وضع تعیینی و مراحل دیگری هم از وضع تعیینی برخوردار است.^(۵)

الحروف فرایند تولید زبان را چنین شرح می دهد: ابتدا انسان مراد خود را با اشاره به دیگران منتقل می نمود، و بعد با ایجاد اصواتی با دیگران ارتباط برقرار می کرد که اولین صوت هم نداء بوده است. سپس فارابی یادآور می شود استفاده از اشاره زمانی است که آن چه در ذهن دارد تنها اشاره به محسوسات باشد (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۳۵). آن گاه او درباره چگونگی ایجاد صدا در درون اعضاء داخلی بدن می گوید، نفس کوبیده شده به حلق می خورد و بعد جلو آمده تا به لب ها می رسد. به بیان دیگر، انسان نفس را از ریه خارج

کرده و از جوف حلق تا به دهان، بینی، زبان، دندان ها و لب ها می رساند (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۳۶).

فارابی در الحروف، جایی که در پی گزارش ظهور و سیر تکاملی زبان انسانی است می نویسد، انسان بر اساس طبع اولیه و فطرتش به سمت آن چیزی حرکت می کند که برای او آسان تر است (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۳۵). زبان انسان ابتدا به سمت مخارج حروفی حرکت می کند که حرکتش آسان تر است. سپس اشاره به اولین اختلاف در زبان امت ها می کند: انسان هایی که در یک مکان جغرافیایی زیست کرده و دارای مشابهت در خلقت هستند، بعضی حرکات زبان برایشان آسان تر از انسان های دیگر است (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۳۶). پس اصوات و الفاظی که بیان آن برای مردم هر منطقه طبیعی تر است، بر زبانشان جاری می گردد.

پرسشی که در این جا فارابی به پاسخ آن می پردازد این است: آیا منشأ زبان به پیروی از ارسطو و ارسطوئیان یک قرارداد انسانی است؛ یا یک رابطه طبیعی میان واژه و شیئی که واژه برای آن قرار داده شده است، وجود دارد؟

فارابی در شرح العبارة، به تناسب تعریف اسم از نظر ارسطو، دلالت لفظ را بر معنا بنابر نظر وی قراردادی می داند (فارابی، ۱۹۶۰: ۲۹) خود فارابی نیز در شرح دیدگاه ارسطو، وضعی و قراردادی بودن زبان را تأیید می کند. آن گاه وی در کتاب الحروف چنان که در متن مقاله قابل مشاهده است به تفصیل منشأ زبان از منظر خویش را توضیح می دهد.^(۶) در الحروف، فارابی ضمن این که چگونگی تولید زبان و ابداع الفاظ را بیان می کند؛ همچنین، از چگونگی شکل گیری کلمات و مخارج حروف بر اساس ویژگی طبیعی انسان ها در جغرافیای متفاوت سخن می گوید. افزون بر آن، او وضع و قرارداد واژگان را شرح می دهد.

استدلالی که فارابی پس از تأیید دیدگاه ارسطو مبنی بر قراردادی بودن منشأ زبان ارائه داده، این است که اگر الفاظ و خط بر اساس طبیعت انسانی بود و نه قرارداد انسانی، الفاظ و کتابت در زبان ملت های گوناگون باید یکسان باشد. چنان که معقولات الفاظ مختلف نزد تمام ملت ها واحد و یکسان است (فارابی، ۱۹۶۰: ۲۷). پس آن چه معقولات الفاظ را برای ملت های مختلف، متفاوت می کند تبدیل آن معقولات به الفاظ است که بر اساس قرارداد انسانی است.

چنان که پژوهشگری اظهار می کند، فارابی در واقع این دو نظریه (قراردادی و طبیعی بودن منشأ زبان) را در هم می آمیزد و معتقد است منشأ زبان قراردادی، با ساختار و ویژگی طبیعی است. ضمناً او می افزاید، برای روشن شدن مقصود فارابی مبنی بر این که زبان قراردادی است اما ریشه در امور طبیعی دارد، باید به بخش دوم الحروف مراجعه کنیم آن جا که او منشأ الفاظ و اصطلاحات را شرح می دهد؛ زیرا فارابی در پاسخ استدلال متکلمین که اگر زبان به طور اساسی وضعی یا قراردادی باشد، پس برای این قرارداد باید وجود زبان را پیشفرض بگیریم؛ پیشنهاد می کند که انسان ها ابتدا با اشاره با یکدیگر ارتباط برقرار می کردند (9: Druart, 2007). اگر معنای این سخن که «منشأ زبان قراردادی است» این باشد که اشارات، علائم و اصوات و الفاظ که دلالت بر مدلولی داشته اند دلالت آن ها قراردادی است، بنظر می رسد مراد فارابی چنین باشد. همچنین، در توضیح و تکمیل می توان گفت، اما اصل استفاده از اشاره، علامت ها و ایجاد اصوات و حروف (چنان که در انسان کودک مشاهده می شود) به اقتضای طبیعت انسان است. افزون بر آن، استفاده از حروف مختلف و سپس ترکیب حروف جهت تشکیل لفظ نیز، مربوط به طبایع گوناگون انسانی است که تحت تأثیر محیط طبیعی و جغرافیایی قرار می گیرد. در ادامه، پاسخی که این محقق از زبان فارابی در دفاع از قراردادی بودن زبان ارائه می دهد چنین است: اگر برای قراردادی کردن زبان و پیش از آن، نیاز به زبانی جهت مفاهیم داریم [زیرا در غیر این صورت امر قرارداد محقق و عملی نمی گردد]، آن زبان اشاره است که دلالت آن نیز قراردادی بوده است.

تفسیر دیگری از متن فارابی می گوید، از منظر فارابی، رابطه اسم و شیئی که به آن نام خوانده می شود طبیعی است. البته نه به این معنا که اصوات و الفاظ بیانگر ذات اشیا باشند، بلکه به معنای این که شرایط فیزیکی و وضع طبیعی اولین مبدع لفظ برای بیان حروف و الفاظ تعیین کننده است؛ بنابراین، رابطه اسم و مدلول آن وضعی و قراردادی است و اسم ها با رویکرد شناخت شناسانه هیچ دانشی درباره ذات اشیا در اختیار ما نمی گذارند (61: Versteegh, 2005). بنظر این سخن با نظر فارابی همخوانی دارد، آن جا که در بند ۱۲۲ الحروف می خوانیم، امّتی که الفاظ را وضع می کنند اگر ضریب هوشی و نیز علم بالایی داشته باشند شباهت میان لفظ و معنا را لحاظ می کنند؛ بنابراین، اگرچه در مواردی شباهت هایی میان لفظ و مدلول وجود دارد، اما لفظ ما را به شناخت ذات مدلول نمی رساند.

فارابی همچنین معتقد است، هر آن چه درباره الفاظ گفته می شود دقیقاً درباره خط و کتابت نیز صادق است، یعنی لفظ و نیز خط در میان ملت ها مختلف اند. از سوی دیگر، چنان که دلالت خط بر لفظ به اصطلاح و وضع است همچنین، دلالت الفاظ بر معقولاتی که در نفس موجودند، به اصطلاح و وضع است. پس معقولات نسبت به الفاظ همان نسبتی را دارند که دلالت الفاظ بر معقولات دارند و آن به وضع و قرارداد است (فارابی، ۱۹۶۰: ۲۷). در واقع، فارابی بر آن است که کتابت نیز دلالت بر الفاظ دارد؛ و دلالت الفاظ بر معقولات نیز، همچون دلالت خط و کتابت بر لفظ به گونه ای علامت و نشانه است و نه بیش از آن (فارابی، ۱۹۶۰: ۲۵). فارابی در این جا دو نکته را بیان می کند، یکی این که دلالت لفظ کتبی بر لفظ شفاهی نیاز به وضع و قرارداد دارد؛ دیگر این که دلالت الفاظ بر معقولات و نیز معقولات بر الفاظ قراردادی است. آشکار است که منظور از معقولات، همان معنای مورد نظر از مدلول است که موجود در نفس بوده و برای تبادل با دیگر انسان ها به قالب الفاظ درمی آید. پس تبدیل معنا به لفظ و برعکس، به وضع و قرارداد است.

۴. نسبت زبان و منطق

فارابی مباحث *احصاء العلوم* را، در جهت برشمردن علوم روزگار خود، به پنج فصل تقسیم می نماید، که در فصل اول به علم زبان و در فصل دوم به علم منطق می پردازد. این موضوع، اهمیت بحث از زبان و منطق را نزد فارابی آشکار می نماید. مشهور است که ابونصر فارابی را از پایه گذاران بحث وجود ارتباط میان منطق و زبان می دانند؛ اما این که چه امری در او انگیزه این بحث را ایجاد نمود، نکته با اهمیتی است. انگیزه نخست را می توان ارائه مباحث منطقی ارسطو در قالب زبان عربی توسط فارابی دانست که وی را جهت پژوهش و تعمق در رابطه زبان و منطق سوق داد (Black, 2012). شاید بتوان انگیزه دوم فارابی را در جهت تبیین رابطه زبان و منطق، مناظره مشهور ابویشرمّتی و سیرافی دانست که به نفع دستور زبان و علیه منطق به پایان رسید (Street, 2013)؛ زیرا این مناظره سبب شد فارابی به دفاع از منطق همراه با تصحیح تبیین رابطه زبان و منطق برخیزد.

فارابی می نویسد، عنوان منطق که خلاصه مقصود آن علم است مشتق از نطق بوده و شامل نطق فطری، معقولات یا نطق درونی و نیز نطق بیرونی می شود؛ پس نام علم منطق نیز شامل هر سه نطق می گردد (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۲). گویا مرحله نطق فطری، همان

قوة تعقلی است که وجه تمایز انسان از غیر انسان بوده و شکل بالقوه آن مشترک میان تمامی انسان هاست؛ اما معقولات یا قول مرکوز در نفس همان معنا و مدلول ذهنی الفاظ است.

همچنین، منطق قوانین هر دو نطق درونی و بیرونی را ارائه می دهد؛ و از این دو دسته قوانین، سومین مرحله نطق که فطری انسان است قوام می گیرد و سبب استحکام و ورزیدگی انسان در این مرحله از نطق می شود. از سوی دیگر، این ورزیدگی سبب می شود کار انسان در دو مرحله نطق درون و بیرون هر چه بیشتر کامل و نیکو انجام گیرد (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۲). فارابی پیروی از قوانین منطق را سبب تقویت متقابل نطق درونی و نطق بیرونی از یک سو، و سومین مرحله یعنی نطق فطری از سوی دیگر می داند. همچنین، تقویت نطق فطری و تعقل را سبب تقویت نطق درونی و نطق بیرونی می داند.

در تعریف منطق، فارابی می گوید صناعت منطق، قوانینی را ارائه می دهد که پیروی از آن قوانین خرد آدمی را ورزیده می کند، و در تمام مواردی که ممکن است انسان در معقولات خطا کند او را از خطا بازداشته و به سوی مسیر صحیح هدایت می کند (فارابی، ۱۳۶۴: ۵۱). قوانین منطق به گفته فارابی به منزله ابزارها و ترازوهایی هستند برای خطاسنجی عقل درباره معقولات و نیز دریافت حقیقت (فارابی، ۱۳۶۴: ۵۲).

فارابی از جمله فواید به کار بردن قوانین منطق را درست فکر کردن و نیز تصحیح خطای دیگران دانسته و این که دیگران خطای ما را تصحیح کنند (فارابی، ۱۳۶۴: ۵۳). در بیان فایده منطق، آن چه در کتاب های منطقی رایج منطقیون مسلمان دیده می شود این است که پیروی از قوانین منطق درست فکر کردن را می آموزد؛ اما آن چه در تعبیر فارابی افزون بر تصحیح فکر در فایده منطق آمده است، «تصحیح خطای دیگران» و نیز «تصحیح خطای ما توسط دیگران» است. این فایده منطق، ناظر به مسأله زبان است، زیرا به کمک زبان است که منطق کار تصحیح خطای ذهنی را تکمیل می نماید. چه بسا با به کارگیری قوانین منطق، اندیشیدن ما در مرحله ذهنی تصحیح گردد، اما تا زمانی که این اندیشه به مرحله زبانی انتقال نیابد و در معرض قضاوت دیگر انسان ها قرار نگیرد، معلوم نمی شود قوانین منطق تا چه اندازه به کار گرفته شده اند.

فارابی در *احصاء العلوم* می نویسد: موضوع علم منطق، یعنی آن چه که منطق درباره آن ها قوانینی ارائه می دهد، معقولات و الفاظ است. معقولات موضوع علم منطق است

به جهت دلالت الفاظ بر آن‌ها، و الفاظ نیز موضوع علم منطبق است به جهت دلالتشان بر معقولات؛ زیرا جهت تصحیح نظراتی که در ذهن داریم با اندیشیدن، امور و معقولاتی در ذهن اقامه می‌کنیم که کار آن معقولات تصحیح آن نظرات است. همچنین، این امور و معقولات را جهت تصحیح رأی مخاطب در قالب کلمات بیان می‌کنیم. پس همان گونه که جهت تصحیح هر رأی و نظر، به معقولات خاص و معینی نیاز داریم، در مورد الفاظی که تعبیر از آن معقولات می‌کنند نیز امر چنین است، و هنگام تصحیح نظر دیگران برای به زبان آوردن معقولات معین، کلمات و واژگان خاص و معینی باید به کار رود (فارابی، ۱۳۶۴: ۵۸). با توجه به معنای قول مرکوز در نفس و قول بیرونی که تعبیر همان قول درونی است، می‌توان گفت موضوع علم منطبق قول درونی و بیرونی است؛ اما این موضع فارابی گویا تفاوت اساسی با دیدگاه ابن سینا دارد آن جا که وی در شفاء می‌نویسد، وظیفه اصلی و اولیه منطقی، توجه به الفاظ نیست بلکه از باب ضرورت سخن گفتن و گفتگوست که او به مبحث الفاظ می‌پردازد (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۲).

سپس فارابی نتیجه می‌گیرد که ما در منطبق به قوانینی نیاز داریم که هم در معقولات و هم در تعبیر از آن معقولات به ما کمک رسانند و ما را از خطا و اشتباه در هر دو مورد بازدارند. «قدما این هر دو را یعنی معقولات و سخنانی که به وسیله آنها از معقولات تعبیر می‌شود نطق و قول نامیده اند». فارابی در ادامه می‌گوید قدما به معقولات «قول و نطق درونی مرکوز در نفس» اطلاق می‌کنند، و الفاظی را که تعبیر از آن معقولات می‌کنند «قول و نطق بیرونی» می‌نامند. همچنین، قولی که کار تصحیح رأی را انجام می‌دهد قدما قیاس نامیده اند، خواه این قول رأیی را در نفس تصحیح کند که همان قول مرکوز در نفس است و یا قولی که رأی دیگران را با آن تصحیح می‌کند یعنی قول بیرونی که با صوت خارج می‌شود (فارابی، ۱۳۶۴: ۵۹). گویی، معقولات و الفاظ یک چیزند در دو قالب ذهن و صوت که منطبق نسبت به هر دو خطاسنجی می‌کند. از دیگر سو، قول یا قیاس و استدلال، تصحیح کننده قول درونی و بیرونی است.

فارابی معتقد است مقدمه آموختن علم منطبق، این است که انسان به محسوسات و به طور کلی، به تمام موجوداتی که خارج از نفس وجود دارند، علم کسب نماید. مقدمه دیگر، کسب علم نسبت به معقولات، متصورات و متخیلاتی که در نفس موجودند، و نیز علم نسبت به الفاظ و خط و کتابت می‌باشد. دلیل این امر این است که منطقی معقولات را مورد توجه قرار می‌دهد به جهت نسبت و رابطه معقولات از یک سو با

موجودات خارجی و از سوی دیگر با الفاظ (فارابی، ۱۹۶۰: ۲۴). با توجه به تعریف منطق و تعیین موضوع علم منطق، شناخت جهان بیرون و درون به عنوان مقدمه کسب علم منطق امری است مستدل؛ زیرا جهت کسب علم منطق که نسبت به دریافت حقیقت خطاسنجی می کند، انسان پیش از آن باید شناخت های لازم را کسب نماید. این شناخت ها هم شامل جهان محسوسات و غیرمحسوسات می شوند و هم شناخت نسبت به قوای شناختی ذهنی و معلومات انسان در نفس را دربرمی گیرند. در این جا علم نسبت به الفاظ نیز، به عنوان مقدمه آموختن علم منطق قلمداد شده است، زیرا معقولات هم با جهان خارج مرتبط اند و هم با الفاظ. اگر چه تنها اشاره به مرتبه سوم یا اظهار زبانی الفاظ شده، اما جدایی ناپذیری ارتباط علم به الفاظ، با شناخت های دیگر آشکار است.

تعریف های مختلفی که از منطق و موضوع آن ارائه می شود، ترجمان دیدگاه های متفاوت درباره نسبت منطق و زبان است (Druart, 2016: 71). پس این که فارابی دو موضوع معقولات و الفاظ را برای منطق قائل است، بیانگر نگرش خاص او هم به زبان و هم به منطق است.

فارابی منطق و دستور زبان را دو علم متمایز و قانون محور می داند که هر کدام قلمرو خاص و موضوع خود را دارند. وی تلاش می کند که منطق را به عنوان علمی معرفی کند که به مطالعه فلسفی مستقل زبان می پردازد و به جای تعارض با علم دستور زبان سنتی آن را تکمیل می کند. اگر چه منطق و دستور زبان دو علم مستقل اند، در عین حال فارابی معتقد است که منطقیون و فیلسوفان به نحو یون وابسته اند به این معنا که آنان باید توانایی بیان نظریات خویش را در قالب یک زبان ویژه داشته باشند (Black, 2008: 338). درست است که منطق و دستور زبان دو علم مستقل اند، اما منطق با زبان رابطه تنگاتنگ و جدا ناشدنی دارند؛ زیرا چنان که گفته شد منطق هم نطق درونی و هم نطق بیرونی را تصحیح می کند؛ همچنین، خاصیت بین الاذهانی بودن زبان سبب می شود کار تصحیح خطای ذهنی مخاطب و گوینده توسط منطق انجام گیرد.

در این ارتباط، استریت سخن بلاک را تأیید و تصحیح می کند که نه تنها منطق یک دستور زبان جهانی است، بلکه یکی از وظایف منطق تمهید یک دستور زبان جهانی است (Street, 2013). این سخن می تواند قابل توجیه باشد، زیرا منطق هم با معقولات

سروکار دارد و هم با الفاظی که تعبیر آن معقولات هستند، و معقولات یا ما فی الضمیر سطحی از زبان است که همه انسان ها در آن مشترک اند.

۵. دیدگاه فلسفی فارابی نسبت به زبان

اگر دید کلی و فراگیر فارابی را نسبت به زبان مورد توجه قرار دهیم، رویکرد معرفت شناسانه او قابل مشاهده است.

هنگامی که فارابی از نخستین مراحل مفاهمه سخن می گوید، پس از توضیح کاربرد اشاره میان انسان ها، می افزاید، اولین حروف و الفاظ برای محسوساتی به کار برده می شده اند که قابل اشاره باشند، و بعد برای معقولاتی که بر پایه محسوسات قابل اشاره باشند؛ زیرا هر معقول کلی افرادی با افراد کلی دیگر متفاوت است. سپس، الفاظ دلالت بر معقولاتی می کنند که افرادی معقول است و نه محسوس (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۳۷). در این جا فارابی ضمن بیان منشأ زبان، مراحل شناخت انسانی را نیز مدنظر دارد که از ادراک حسی آغاز شده و به ادراکات کلی عقلی منتهی می گردد.

به نظر می رسد فارابی با طرح سه معنای نطق (کلام بیرونی، کلام درونی، و قوه تعقل یا نطق فطری)، در پی بیان سطوح مختلف زبانی است. درجات سه گانه نطق یا زبان، ارتباط بیان الفاظ و کلمات را با قوای ادراکی موجود در نفس انسان و نیز قوه تعقل آشکار می نماید.

همچنین، ضرورت دارد نظری به این تعبیر فارابی درباره زبان داشته باشیم:

«و إذا احتاج أن يعرّف غيره ما في ضميره أو مقصوده بضميره استعمال الإشارة أولاً في الدلالة على

ما كان يريد...» (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۳۵).

زمانی که انسان احساس نیاز کرد که ما فی الضمیر خود یا مقصودش از آن چه در ضمیر دارد را به دیگران تفهیم کند، اول بار از اشاره برای دلالت بر مراد خویش استفاده کرد. در این جا، تعریف مورد نظر فارابی از زبان را می توان چنین تصور کرد که آن چه ما فی الضمیر را، همچنین، قصد انسان از ما فی الضمیر را به دیگری منتقل می کند، زبان نامیده می شود. نکته قابل توجه در این بیان فارابی، تعبیر «أو مقصوده بضميره» است که قصد گوینده صوت یا لفظ را برای انتقال معنا به مخاطب، لحاظ کرده است. به دیگر بیان، زبان وسیله انتقال معانی و نیز تفسیر شخصی گوینده از ما فی الضمیر خویش است.^(۷)

حاصل سخن آن که فارابی تعریف معینی از زبان ارائه نمی دهد، بلکه زبان نزد وی تعبیر زبان از مافی الضمیر که همراه با قصد گوینده با صوت خارج شود، و نیز قوه تعقل فطری است. به سخن دیگر، مافی الضمیر و انتقال آن در قالب الفاظ و یا صوت، افزون بر، قوه تعقل فطری زبان نامیده می شود. پس زبان به هر سه مرتبه و معنای نطق اطلاق می گردد، و زبان تنها وسیله و ابزار انتقال معانی نیست.

بنابراین، الفاظ و کلمات آشکارکننده مافی الضمیر، و نیز قصد گوینده از مافی الضمیر، و چگونگی ارتباط ما فی الضمیر با عقل فطری است. مدرکات انسانی از سویی در ارتباط با عقل فطری و از سوی دیگر، در ارتباط با جهان خارج، ما فی الضمیر را تشکیل می دهند، آن گاه منجر به مرحله نهایی و خروج با صوت می شود.

در این جا، چند پرسش قابل طرح است: (۱) با توجه به این که سراسر الحروف در پی آشکار نمودن زبان و تعیین دقیق معنای کلمات و نیز توضیح دادن و روشن کردن اشکالات دستور زبانی است که گمراه کننده‌اند (156: 2016-2015, Germann)، آیا گمراه کنندگی یا ابهام در ساختار ظاهری زبان ناشی از ساختار زبان در سطح قول درونی است؟ (۲) آیا پیروی از زبان معیار به اعتقاد فارابی آن گونه که سخنوران و شاعران یک ملت سخن می گویند (فارابی، ۱۳۶۴: ۴۳) تنها مانع از خطای در نطق بیرونی می گردد؟ یا ما را از خطای در نطق بیرونی و درونی هر دو باز می دارد؟ (۳) این که منطق خطاها را در دو مرحله زبانی تصحیح می کند، آیا به معنای آن است که خطا در مرحله شکل گیری مدرکات و صورت های عقلی و خیالی (با توجه به این که آن ها تعریفی از جهان خارج ارائه می دهند) امکان پذیر است؟ همچنین در مرحله تبدیل معقولات و مخیلات به واژگان نیز آیا خطایی صورت می پذیرد؟

نزد فارابی، دلالت الفاظ بر معقولاتی که در نفس موجودند، و نیز برعکس، دلالت معقولات بر الفاظ بر اساس وضع و قرارداد است؛ اما معقولات موجود در نفس نسبت به موجودات خارج از نفس رابطه ای حاصل از طبع و طبیعت انسان دارد (فارابی، ۱۹۶۰: ۲۷). سپس او در ادامه استدلال خویش در تأیید قراردادی بودن منشأ زبان می نویسد، از آن جا که دلالت الفاظ قراردادی است، الفاظ در زبان ملت های گوناگون متفاوت است؛ اما معقولات الفاظ مختلف نزد تمام ملت ها واحد و یکسان است؛ همچنین، محسوسات آن معقولات نیز نزد تمام ملت ها مشترک است. وی در توضیح یکسان بودن ادراک حسی میان همه انسان ها در ادامه می نویسد، پس آن چه برای یک هندی به حس درمی آید،

همان چیز به حس یک عرب درمی آید و ادراک حسی مشترکی میان آن دو وجود دارد (فارابی، ۱۹۶۰: ۲۷). فارابی پس از بیان رابطه قراردادی میان الفاظ و معقولات آن الفاظ، از طبیعی بودن رابطه میان همان معقولات با موجودات خارج از نفس سخن می گوید. منظور از معقولات آن الفاظ، می تواند معنا و مدلول الفاظ باشد؛ و منظور از معانی و مدلولات الفاظ که در نفس موجودند، همان ادراکات عقلی [و خیالی] است که مبتنی بر ادراک حسی است؛ بنابراین، از آن جا که رابطه معقولات الفاظ با جهان خارج بر اساس طبیعت انسانی است، پس مدلول و معانی الفاظ و یا ادراکات عقلی و نیز ادراکات حسی میان همه انسان ها مشترک است. البته این نکته قابل توجه است که ظاهراً میان مشترک بودن ادراکات انسانی با یکسان بودن آن ها تفاوت وجود دارد، به این معنا که محسوسات اثر یا اثرات یک گونه و شبیه بهم روی سیستم ادراکی انسان دارند، ولی این که ادراک انسان ها تحت تأثیر شرایط دیگر به محصول ادراکی یکسان برسند، بعید می نماید.

در این جا شاید آوردن بخشی از شرح فارابی بر ارسطو مناسب باشد. او در شرح سخن ارسطو که می نویسد، الفاظ دلالت مستقیم و بی واسطه بر آثاری که در نفس موجودند، دارند؛ چنین می گوید: ارسطو نفرمود الفاظ دلالت بر معقولات دارند، بلکه بر هر آن چه در نفس حاصل می شود، دلالت دارند؛ زیرا آن چه در نفس موجود است، هم شامل معقولات و هم خیالات در غیبت محسوسات می شود^(۸) (فارابی، ۱۹۶۰: ۲۴). ادراک حسی، ادراک خیالی و عقلی را به دنبال دارد؛ بنابراین، از دیدگاه فارابی، در اثر ارتباط داشتن انسان با جهان خارج، آثاری در نفس او حاصل می شود (همان ادراکات خیالی و عقلی)، که این آثار مدلول و معنای الفاظ و کلماتی هستند که بر زبان انسان جاری می شوند.

در ادامه تفسیرش بر ارسطو، فارابی می نویسد آثار حاصل شده در نفس، مثال برای معانی موجود در خارج هستند. ضمن این که فارابی این تفسیر بر ارسطو را رد می کند که معقولات حاصل شده در نفس دلالت بر موجودات خارج از نفس دارند، در عوض بر این باور است که ارسطو در این جا نسبت معقولات را به موجودات خارج از نفس بیان نکرده است. وی در ادامه شرح خود می گوید، دلالت معقولات بر محسوسات خارجی مانند دلالت الفاظ بر معقولات نیست؛ بلکه معقولات به نوعی محسوسات را تعریف می کنند^(۹) (فارابی، ۱۹۶۰: ۲۴ - ۲۵). در شرح العبارة ابتدا فارابی چنین تعبیری دارد که آثار

حاصل شده در نفس (همان ادراکات خیالی و عقلی) مثال برای معانی موجود در خارج هستند. سپس، می‌گویید معقولات به نوعی محسوسات، و به طور کلی جهان خارج، را تعریف می‌کنند. آن گاه در صفحه ۲۷ همین کتاب، می‌نویسد: معقولات موجود در نفس (آثار حاصل در نفس، که همان ادراکات خیالی و عقلی هستند) نسبت به موجودات خارج از نفس رابطه‌ای حاصل از طبع و طبیعت انسان دارند. در تمام این بیان‌ها، بنظر می‌رسد فارابی در پی تبیین این اصل مهم معرفت‌شناسی خویش است: این که رابطه ادراکات انسانی با موجودات خارج از نفس، (به گفته فارابی، اگر عنوان دلالت را بر روی این رابطه بگذاریم) از نوع تعریف جهان خارج است. در نتیجه، رابطه‌ای طبیعی و مشترک میان انسان هاست.

در تحلیل سخن فارابی در تبیین نسبت ادراکات انسانی با موجودات خارجی، می‌توان چنین پیشنهادی داد که این اصل معرفت‌شناختی فارابی ناظر به تفسیر او از نظریه مطابقت صدق است. چرا که نظریه مطابقت در ارتباط با مطابقت یا عدم مطابقت ادراک انسان با عالم خارج است. هر چند بیان صریحی از فارابی در پذیرش نظریه مطابقت صدق گزارش نشده است، اما شاید بتوان بیان فارابی از رابطه شیئی با معقول آن را، در باب تعریف «جوهر» در کتاب الحروف، اشاره‌ای به نظریه مطابقت صدق دانست:

«... و معقول الشيء هو الشيء بعينه، إلا أن معقوله هو ذلك الشيء من حيث هو في النفس،

والشيء هو ذلك المعقول من حيث هو خارج النفس» (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۰۱).

بیان اجمالی فیلسوفان مسلمان نیز، از نظریه مطابقت صدق این است: یک شیئی واحد هم در ذهن است و هم در خارج. به بیان دیگر، میان شیئی خارجی و ذهنی نوعی هوهویت و اتحاد برقرار است، و همان شیئی خارجی معلوم ذهنی شده است. بنظر می‌رسد فارابی در شرح العبارة تلقی و تفسیر خود را از این هوهویت و اتحاد میان موجود خارجی با ذهنی بیان کرده، و بر آن است که معقولات به نوعی جهان خارج را تعریف می‌کنند.

۶. نتیجه

فارابی با طرح سه معنای نطق، در پی بیان سطوح مختلف زبانی است. درجات سه گانه نطق یا زبان، ارتباط بیان الفاظ و کلمات را با قوای ادراکی موجود در نفس انسان و نیز قوه تعقل آشکار می‌نماید.

فارابی تعریف معینی از زبان ارائه نمی دهد، بلکه زبان نزد وی تعبیر زبان از مافی الضمیر که همراه با قصد گوینده با صوت خارج شود، و نیز قوه تعقل فطری است. زبان تنها وسیله و ابزار انتقال معانی نیست. مدرکات انسانی از سویی در ارتباط با عقل فطری و از سوی دیگر، در ارتباط با جهان خارج، ما فی الضمیر را تشکیل می دهند، آن‌گاه منجر به مرحله نهایی و خروج با صوت می شود.

فارابی پس از بیان رابطه قراردادی میان الفاظ و معقولات آن الفاظ، از طبیعی بودن رابطه میان همان معقولات با موجودات خارج از نفس سخن می گوید. از آن جا که رابطه معقولات الفاظ با جهان خارج بر اساس طبیعت انسانی است، پس مدلول و معانی الفاظ و یا ادراکات عقلی و نیز ادراکات حسی میان همه انسان ها مشترک است.

معقولات موجود در نفس (آثار حاصل در نفس، که همان ادراکات خیالی و عقلی هستند) به نوعی جهان خارج را تعریف می کنند. در تحلیل سخن فارابی در تبیین نسبت ادراکات انسانی با موجودات خارجی، می توان چنین پیشنهادی داد که این بیان، ناظر به تفسیر او از نظریه مطابقت صدق است. چرا که نظریه مطابقت در ارتباط با مطابقت یا عدم مطابقت ادراک انسان با عالم خارج است. بنظر می رسد فارابی در این جا، تلقی و تفسیر خود را از این هوهویت و اتحاد میان موجود خارجی با ذهنی بیان کرده، و بر آن است که معقولات به نوعی جهان خارج را تعریف می کنند.

پی نوشت

۱. مقاله حاضر به عنوان بخشی از پروژه پژوهشی پسادکترای مؤلف، وابسته به صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور انجام یافته است.
۲. أحدهما حفظ الألفاظ الدالة عند أمة ما، و علم ما يدل عليه شيء شيء منها. والثاني علم قوائين تلك الألفاظ (فارابی، ۱۹۹۴: ۱۷).
۳. با توجه به این تعبیر فارابی: «والنطق و التكلم هو استعماله تلك الألفاظ و الأقاويل و إظهارها باللسان و التصويت بما ملتمسا للدلالة بما على ما في ضمير (ه)».
۴. در مقدمه مجموعه سه جلدی منسوب به فارابی به نام المنطقيات للفارابی، آمده است، احتمالاً برخی نسخه ها از متون منطقی، مربوط به شاگردان و نه خود فارابی باشد. به هر حال در المنطقيات للفارابی، ج ۱، ص ۱۴ (رساله «التوطئة فی المنطق») آمده است: نطق نزد قدما سه معنا دارد: علی القوة التي يعقل بها الانسان المعقولات، و هي التي تحاز العلوم و الصناعات بما، ... و الثانية المعقولات الحاصلة فی نفس الانسان بالفهم، و يستعملها النطق الداخل؛ و الثالثة العبارة باللسان عن ما فی الضمير، و يستعملها النطق الخارج.
۵. آن جا که شخصی واضح لفظی برای معنا و مقصودی معین باشد وضع تعیینی است؛ اما جایی که واضح معینی در زمان خاصی لفظی را برای معنایی وضع نکند، بلکه در طول زمان لفظی خاص بر معنای مشخصی اطلاق شود و بتدریج آن استعمال رایج شود وضع تعیینی است.

۶. خانم گرمان در توضیح دیدگاه ارسطو می گوید مشائیان و ارسطوئیان به پیروی از ارسطو زبان را یک پدیده طبیعی و یا عطای الهی نمی دانند، بلکه قائل اند که انسان به طور قراردادی زبان را ایجاد کرده است. وی در ادامه می نویسد، می توان فارابی را در کتاب شرح العبارة با ارسطو هم نظر دانست که منشأ زبان را قرارداد انسانی می داند، اما در کتاب الحروف موضع فارابی پیچیده می شود، آن جا که او انسان را دارای فطرت می داند که به محیط طبیعی و جغرافیایی اش وابسته بوده و بدن، اعضا و خلق و خو و مزاج او تحت تأثیر محیط طبیعی قرار می گیرد (Germann, 2015-2016: 146).

۷. ترجمه بخش دوم متن الحروف در این مقاله را با «سلسله درسگفتارهای حکمت عملی، درآمدی بر حکمت عملی حکیم فارابی: کتاب الحروف»، [حمید پارسانیا (۱۳۹۵)، قم: دانشگاه باقرالعلوم (ع)]، تطبیق داده و از آن بهره برده ام؛ اما تنها ترجمه ام از عبارت «أو مقصوده بضمیره» از ترجمه آقای پارسانیا متفاوت است (مؤلف مقاله).

۸. در شرح این سخن ارسطو است، «... فنقول ان ما یخرج بالصوت دال علی الاثار التي فی النفس...» فارابی می نویسد: و قال الاثار التي فی النفس و لم یقل المعقولات لانه اراد ان یجمع کل ما یحصل فی النفس بعد غیبة المحسوسات عن الحس. فان النفس تحصل فیها معقولات و خیالات المحسوسات كما أحست مثل خیال زید فی الحس و اشیا آخر تحتزرها النفس بتרכیب الخیالات بعضها الی بعض مثل عزرایل و اشباهه. فاراد ان یجمع هذه کلها فسمها الاثار التي فی النفس (فارابی، ۱۹۶۰: ۲۴).

۹. فارابی می نویسد: و الاثار التي فی النفس مثالات للمعانی الموجودة خارج النفس؛ و المفسرُونَ یزعمون ان المعقولات التي فی النفس دالة علی الموجودات التي خارج النفس لم یقولون ان الموجودات خارج النفس هی مدلول علیها غیردالة؛ و الخطوط دالة غیر مدلول علیها و الالفاظ و المعقولات کل واحدة منها دالة و مدلول علیها؛ و ارسطو طالیس لم یدکر هاهنا نسبة المعقولات الی الموجودات من خارج النفس و المعقولات التي قالوا انها دالة فبین ان دلالتها علی المحسوسات لیست علی مثال دلالة الالفاظ علی المعقولات بل ان كانت دالة فانما هی معرفة ما هو المحسوس او غیر ذلك من انحاء التعریف.

منابع

ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ ه.ق.)، الشفاء (المنطق)، قم: مکتبه آیت الله المرعشی.
فارابی، ابونصر، محمد بن محمد (۱۳۶۴)، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

_____ (۱۳۹۱)، المنطقیات للفارابی: النصوص المنطقیه، مقدمه و تحقیق محمد تقی دانش پژوه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
_____ (۱۹۶۰ م)، شرح الفارابی لکتاب ارسطو طالیس فی العبارة، بیروت: المطبعة الكاثولیکية.

_____ (۱۹۸۶ م)، کتاب الحروف، مقدمه و تحقیق و تعلیق محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق.

_____ (۱۹۹۴ م)، احصاء العلوم، مقدمه و شرح: علی بو ملحم، بیروت: مکتبه الهلال.

قرشی، محمدحسین (۱۳۹۱)، «بررسی و تحلیل زبان و منطق در اندیشه ابونصر فارابی»، پژوهش نامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوازدهم، شماره اول، ۶۳-۸۴.

- Black, Deborah L., (2008), "Al-Farabi," *History of Islamic Philosophy* (Vol. 1), Edited by Seyyed Hossein Nasr and Oliver Leaman, London and New York: Routledge, Taylor & Francis Group.
- _____, (2012), "Farabi ii. Logic", *Encyclopedia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/farabi-ii>.
- Druart, Thérèse-Anne T. A., (2007) "Islam and Christianity: One Divine and Human Language or Many Human Languages," *Journal of Religion and Society* 9: 1-13.
- _____, (2016), "Logic and Language," in *The Routledge Companion to Islamic Philosophy*, Edited by Richard C. Taylor and Luis Xavier Lopez-Farjeat, London and New York: Routledge, Taylor & Francis Group. 69-81.
- Germann, Nadjia., (2015-2016), "Imitation Ambiguity Discourse: Some Remarks on al-Farabi's Philosophy of Language," *Melanges de l'Universite Saint-Joseph*, Vol. LXVI Dar El-Machreq, Beyrouth Liban.
- Street, Tony, (2013)., "Arabic and Islamic Philosophy of Language and Logic," *Stanford Encyclopedia of Philosophy* (<https://plato.stanford.edu/entries/arabic-islamic-language>).
- Versteegh, Kees., (2005), "The relationship between speech and thought: Al-Farabi on language," *Landmarks in Linguistic Thought III (The Arabic linguistic tradition)*, London and New York: Routledge. 57-65.